

From Political Virtue to the Decline of Government: A Functional Analysis of Ethics in Ferdowsi's Governance Model

Mahmood Fallah¹, Hassan Amanzadeh²

¹ Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran. m.fallah@isca.ac.ir

² Political Science, Baqir al-Olum University, Qom, Iran (**Corresponding author**).
Hassan.amanzadeh70@gmail.com

Abstract

The *Shahnameh*, the work of Abu al-Qasim Ferdowsi, is not merely a national epic or a narrative of Iran's mythological history; it is a rich repository of the culture, history, and especially the political and ethical thoughts of ancient Iran, which contains profound religious, moral, and social functions. In the Iranian-Islamic intellectual tradition, politics has always been deeply connected with ethical values, and Ferdowsi's *Shahnameh* is a clear testament to this claim. However, many studies have examined Ferdowsi's thought solely from the perspective of ethical theorization or the literary expression of virtues and vices. Therefore, the question arises: Did Ferdowsi in the *Shahnameh* merely outline the theoretical value of ethics for rulers, or did he go further, seeking to provide a practical and executable model for the realization of these values in governance? In other words, how can the *Shahnameh* be seen as a practical guide for ethical governance? In this regard, this research, using a descriptive-analytical method and relying on the text of the *Shahnameh*, investigates the connection between ethics and politics in Ferdowsi's political thought. It aims to answer the following questions: What concerns does Ferdowsi raise in advising kings, and what ethical qualities does he enumerate for a wise ruler? Furthermore, how are these practical models connected to the key concept of "divine glory" (*Khvarenah*), and what political and ethical consequences can be derived from this connection? The main hypothesis of the research is that Ferdowsi, by providing practical ethical models and linking them to politics, considers legitimacy and political stability essential for ideal governance, and he identifies deviation from this ethical path as the cause of the decline of divine glory (*Khvarenah*) and the fall of a government. The findings show that Ferdowsi views politics and governance as inseparable from ethics. He regards religion not only as a moral guide for rulers but also as the foundation of the legitimacy and sustainability of government. By emphasizing the concept of *Khvarenah*, he demonstrates that this

Cite this article: Fallah, M. & Amanzadeh, H. (2025). From Political Virtue to the Decline of Government: A Functional Analysis of Ethics in Ferdowsi's Governance Model. *Political science*, 28(1), p. 101-128.
<https://doi.org/10.22081/psq.2025.71925.3001>

Received: 2024-08-23 ; **Revised:** 2024-10-26 ; **Accepted:** 2025-12-05 ; **Published online:** 2025-04-09

© The Author(s).

Article type: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University



legitimacy is not unconditional and is inextricably linked to the piety, wisdom, and justice of the king. Deviation from this path, he suggests, means losing divine approval and, consequently, the destabilization of the government's foundations.

This article, through the analysis of mythological narratives, heroic epics, and the advice given by kings, extracts practical models of ethical virtues. "Justice" and "dissemination of justice" are not merely virtues but political necessities and conditions for the survival of a government. They elevate the king's position in the eyes of the people and strengthen the foundations of his rule. In contrast, injustice leads to the decay and destruction of power, as depicted in the fate of Zahhak the accursed. "Wisdom" is also viewed as the primary tool of statecraft, encompassing foresight, seeking counsel, and crisis management, ensuring political stability and legitimacy. Its conflict with "desire" reveals the destructive consequences of folly in governance. Additionally, other virtues such as "caring for subordinates and the poor," "generosity (giving and charity)," "keeping promises," and "truthfulness and honesty" each have specific political functions. People's care strengthens popular legitimacy, keeping promises serves as a tool for diplomacy and war prevention, and truthfulness and honesty form the social capital and foundation of public trust in the government. By depicting the tragic fates of tyrannical, unwise, and faithless kings, Ferdowsi shows that these political immoralities directly lead to the loss of *Khvarenah* (divine glory), the erosion of legitimacy, public dissatisfaction and rebellion, and ultimately the collapse of the state. Therefore, Ferdowsi is not only an ethical theorist but also a teacher of politics, presenting a practical guide that introduces ethical values as fundamental principles of governance and as essential conditions for achieving and maintaining legitimacy, stability, and the endurance of a government.

Keywords: *Shahnameh*, Ferdowsi, political ethics, governance model, political thought, justice, wisdom.

از فضیلت سیاسی تا زوال حکومت: تحلیل کارکردی اخلاق در الگوی کشورداری فردوسی

محمود فلاح^۱، حسن امانزاده^۲

^۱ پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. m.fallah@isca.ac.ir
^۲ گروه علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، قم، ایران (نویسنده مسئول). Hassan.amanzadeh70@gmail.com

چکیده

شاهنامه، اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی، صرفاً یک اثر حماسی ملی یا روایتی از تاریخ اساطیری ایران نیست؛ بلکه گنجینه‌ای غنی از فرهنگ، تاریخ و به‌ویژه اندیشه‌های سیاسی و اخلاقی ایران باستان است که کارکردهای عمیق دینی، اخلاقی و اجتماعی را در خود نهفته دارد. در سنت فکری ایرانی - اسلامی، سیاست همواره با ارزش‌های اخلاقی پیوندی عمیق داشته است و شاهنامه فردوسی گواهی روشن بر این مدعاست؛ با این حال بسیاری از پژوهش‌ها، اندیشه فردوسی را تنها از منظر نظریه‌پردازی اخلاقی یا بیان ادبی فضیلت‌ها و رذیلت‌ها بررسی کرده‌اند؛ از این‌رو این مسئله مطرح شده است که آیا فردوسی در شاهنامه صرفاً به تبیین نظری ارزش‌های اخلاقی برای حاکمان پرداخته است یا اینکه فراتر از آن، در پی ارائه یک الگوی عملی و قابل اجرا برای تحقق این ارزش‌ها در عرصه حکمرانی هم بوده است؟ به بیان دیگر، شاهنامه چگونه می‌تواند به مثابه یک آیین‌نامه عملی برای حکمرانی اخلاق‌مدار نگریسته شود؟ در این راستا، پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با اتکا به متن شاهنامه، به واکاوی پیوند اخلاق و سیاست در اندیشه سیاسی فردوسی می‌پردازد و در پی پاسخ به این پرسش‌هاست که فردوسی چه دغدغه‌هایی را در خصوص نصیحت شاهان مطرح می‌کند و چه ویژگی‌های اخلاقی‌ای را برای یک حکمران خردمند بر می‌شمارد؟ همچنین این الگوهای عملی چگونه با مفهوم کلیدی «فره ایزدی» پیوند می‌خورند و چه نتایج سیاسی و اخلاقی از این پیوند استنتاج می‌شود؟ فرضیه اصلی پژوهش این است که فردوسی با ارائه الگوهای عملی اخلاقی و پیوند دادن آنها با سیاست، مشروعیت و ثبات سیاسی را برای حکمرانی مطلوب ضروری می‌داند و انحراف از این مسیر اخلاقی را عامل زوال «فره ایزدی» و سقوط حکومت معرفی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که فردوسی، سیاست و حکمرانی را از اخلاق جدایی ناپذیر می‌انگارد. او دین را نه تنها راهنمای اخلاقی حاکمان، بلکه اساس مشروعیت و پایداری حکومت می‌داند و با تأکید بر مفهوم «فره ایزدی» نشان می‌دهد که این مشروعیت، بی‌قید و شرط نیست و با دین‌داری، خردورزی و عدالت‌گستری پادشاه پیوندی ناگسستنی دارد. انحراف از این مسیر، به معنای از دست دادن تأیید الهی و در نتیجه تزلزل پایه‌های حکومت است. این مقاله با تحلیل روایات اسطوره‌ای، حماسه‌های پهلوانی و اندرزهای پادشاهان، الگوهای عملی فضایل اخلاقی را استخراج می‌کند. «دادگری» و «عدالت‌گستری» نه یک فضیلت صرف، بلکه یک ضرورت سیاسی و شرط بقای حکومت است که مقام

استاد به این مقاله: فلاح، محمود؛ امانزاده، حسن (۱۴۰۴). از فضیلت سیاسی تا زوال حکومت: تحلیل کارکردی اخلاق در الگوی کشورداری فردوسی. علوم

سیاسی، ۲۸(۱)، ص ۱۰۱-۱۲۸. <https://doi.org/10.22081/psq.2025.71925.3001>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۰۲؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۸/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۱۵؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان.



شاه را نزد مردم اعتلا می‌بخشد و پایه‌های حکومتش را مستحکم می‌سازد. در مقابل، بی‌دادگری به زوال و نابودی قدرت می‌انجامد؛ چنان‌که در سرنوشت ضحاک ماردوش به تصویر کشیده شده است. «خردورزی» نیز به عنوان ابزار اصلی کشورداری، شامل دوراندیشی، مشورت‌خواهی و مدیریت بحران، ضامن ثبات و مشروعیت سیاسی است و تقابل آن با «هوای نفس»، پیامدهای ویرانگر بی‌خردی در حکمرانی را آشکار می‌سازد؛ افزون بر این فضیلت‌های دیگری همچون «مراعات زیردستان و تهیدستان»، «بذل و بخشش (داد و دهش)»، «وفای به عهد» و «راستی و صداقت» هر یک کارکردهای سیاسی مشخصی دارند. مردم‌داری، مشروعیت مردمی را تقویت می‌کند. وفای به عهد، ابزار دیپلماسی و پیشگیری از جنگ است و راستی و صداقت، سرمایه اجتماعی و پایه اعتماد عمومی به حکومت را شکل می‌دهد. فردوسی با به تصویر کشیدن سرنوشت شوم پادشاهان ستمگر، بی‌خرد و پیمان‌شکن، نشان می‌دهد که این بی‌اخلاقی‌های سیاسی به طور مستقیم به ازدست‌رفتن «فره ایزدی»، زوال مشروعیت، نارضایتی و شورش مردمی و در نهایت فروپاشی دولت منجر می‌گردد؛ بنابراین فردوسی نه تنها یک نظریه‌پرداز اخلاق، بلکه یک معلم سیاست است که با ارائه یک آیین‌نامه عملی، ارزش‌های اخلاقی را به مثابه اصول بنیادین کشورداری و شرط لازم برای کسب و حفظ مشروعیت، ثبات و پایداری حکومت معرفی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، فردوسی، اخلاق سیاسی، الگوی حکمرانی، اندیشه سیاسی، عدالت، خردورزی.

۱. مقدمه

شاهنامه، اثر حکیم فردوسی، فراتر از یک اثر حماسی ملی، گنجینه‌ای غنی از فرهنگ، تاریخ و به‌ویژه اندیشه‌های سیاسی و اخلاقی ایران باستان است. بر خلاف بسیاری از آثار ادبی که صرفاً لذت زیبایی‌های ادبی را هدف قرار می‌دهند (محبّتی، ۱۳۹۰، ج. ۱، ص. ۱۸۹)، شاهنامه کارکردهای عمیق دینی، اخلاقی و اجتماعی را نیز در خود نهفته دارد. داستان‌های پهلوانان، نبردهای حماسی و سرگذشت شاهان، بستری برای تبیین اصول کشورداری و ارزش‌های اخلاقی است که در فرهنگ کهن ایران و پای‌بندی مردم و حاکمان این سرزمین به آن ریشه دارد. این پژوهش در پی کاوشی خاص در این اثر سترگ است تا با روش توصیفی-تحلیلی، مفاهیم کلیدی سیاست و اخلاق را در منظومه فکری فردوسی بررسی و تحلیل کند. مسئله مقاله آن است که آیا فردوسی در شاهنامه صرفاً به بیان نظری ارزش‌های اخلاقی برای حاکمان پرداخته است یا اینکه فراتر از آن، کوشیده است الگویی عملی و قابل اجرا برای تحقق این ارزش‌ها در عرصه حکمرانی نیز ارائه دهد؟ به عبارت دیگر، شاهنامه چگونه می‌تواند به مثابه یک آیین‌نامه عملی برای حکمرانی اخلاق‌مدار نگریسته شود که در آن، فردوسی با هنرمندی، اندیشه سیاسی ایران باستان را به دوران اسلامی منتقل کرده و حتی حماسه‌ای از آن آفریده است؟

در این راستا، پژوهش حاضر در پی پاسخ به پرسش‌های زیر است:

(۱) فردوسی چه دغدغه‌هایی را در خصوص نصیحت شاهان و حاکمان در عرصه حکمرانی مطرح می‌کند و هدف او از این اندرزها چیست؟

(۲) چه ویژگی‌های اخلاقی‌ای برای یک حکمران خردمند و موفق در شاهنامه برشمرده می‌شود و این ویژگی‌ها چگونه به ثبات سیاسی، مشروعیت حکومت و رضایت مردم باری می‌رسانند؟

(۳) الگوهای عملی اخلاق سیاسی در شاهنامه چگونه با آیین کشورداری ایران باستان و مفهوم فره‌یزدی پیوند می‌خورند و فردوسی از این پیوند چه نتایج سیاسی و اخلاقی را استنتاج می‌کند؟

فردوسی حکیمی فرزانه است که با ظرایف و شگفتی‌های اندیشه‌اش، خواننده را مسحور درس‌های انسانی سرشار از حکمت و فضیلت می‌سازد (ستوده، ۱۳۷۴، ص. ۲۲). او اصول اندیشه سیاسی خود را از زبان حاکمان و شاهان و در قالب پند و اندرز بیان می‌کند و بر پیوند ناگسستنی سیاست و اخلاق تأکید می‌ورزد. چنان‌که رحیمی و دیانتی (۱۴۰۱) اشاره کرده‌اند، فردوسی دین و حکومت را نیازمند یکدیگر می‌داند که البته هر یک باید حدود خود را رعایت کنند. از این منظر، افسانه‌پردازی فردوسی بازتابی استعاری از واقعیت‌های اجتماعی زمان اوست و شاهنامه، وسیله‌ای برای انتقال هدفی والا تر است (منتصب مجابی، ۱۳۸۳، ص. ۱۱۵)؛ بنابراین بررسی اخلاق سیاسی در حکمرانی ایران باستان از منظر شاهنامه، نه تنها به فهم عمیق‌تر این اثر کمک می‌کند؛ بلکه می‌تواند دریچه‌ای نو برای تأمل در مسائل حکمرانی معاصر و بهره‌گیری از میراث فکری گذشتگان بگشاید.

۲. پیشینه پژوهش

ادبیات پژوهشی گسترده‌ای در باب اندیشه فردوسی، به‌ویژه در حوزه اندیشه سیاسی وجود دارد. این آثار از زوایای گوناگونی به واکاوی شاهنامه پرداخته‌اند:

دسته اول به بررسی مفاهیم بنیادین در اندیشه فردوسی مانند رابطه دین و سیاست پرداخته‌اند؛ برای نمونه اراضی جمکرانی و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله «تطبیق جدایی دین و سیاست از نگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی و سعدی شیرازی»، بر هم‌تیدگی دین و سیاست در نگاه فردوسی تأکید کرده، پادشاهی بدون دین‌داری را ناممکن می‌دانند.

دسته دوم بر ارزش‌های اخلاقی و تربیتی در شاهنامه متمرکز شده‌اند. مقاله «اندیشه‌های اخلاقی و تربیتی فردوسی در شاهنامه و مقایسه آن با نظریه‌های اخلاقی و تربیتی خواجه نصیر طوسی در اخلاق ناصری» به قلم بهمنی مطلق، نمونه‌ای از این آثار است که به ذکر و مقایسه فضایل و رذایل اخلاقی در اندیشه این دو متفکر می‌پردازد؛ همچنین مقاله «/اخلاق در شاهنامه» از علوی مقدم (۱۳۷۱)، به بیان کلی فضیلت‌های اخلاقی در این اثر سترگ با زبانی شیوا پرداخته است.

دسته سوم به تحلیل تطبیقی اخلاق و سیاست در شاهنامه و دیگر آثار حماسی پرداخته‌اند. مقاله «نگاهی به اخلاق و سیاست در بخش اساطیری و حماسی شاهنامه فردوسی و ایلید و ادیسه» نوشته رحیمی و دیانتی (۱۴۰۱)، از این جمله آثار است که به بررسی تطبیقی این مفاهیم در دو بستر فرهنگی متفاوت پرداخته است. با وجود این پژوهش‌های ارزشمند که بیشتر بر تبیین ماهیت اندیشه فردوسی، نوع بیان ادبی شاهنامه یا عناصر تشکیل‌دهنده اندیشه او (مانند فضایل اخلاقی به طور عام) متمرکز بوده‌اند، کمتر اثری به طور مشخص، شاهنامه را از زاویه الگوهای عملی اخلاق سیاسی برای حکمرانی بررسی کرده است. این پژوهش‌ها اغلب به توصیف این ارزش‌ها بسنده کرده‌اند و به چگونگی ارائه این الگوها به‌مثابه دستورعمل‌هایی کاربردی برای شاهان و نیز پیامدهای سیاسی مستقیم رعایت یا نقض این الگوها در ثبات و مشروعیت حکومت، کمتر پرداخته‌اند. مقاله حاضر در صدد است تا با تمرکز بر این الگوی عملی و تحلیل کارکردهای سیاسی ارزش‌های اخلاقی در شاهنامه، این شکاف پژوهشی را پر کند و نشان دهد که فردوسی نه تنها یک نظریه‌پرداز اخلاق، بلکه یک معلم سیاست برای آیین‌نامه عملی حکمرانی بوده است.

۳. مبانی نظری و مفهومی

۳-۱. مفهوم اخلاق سیاسی

اخلاق سیاسی ترکیبی اضافی است که از پیوند دو مفهوم پیشین شکل می‌گیرد. این حوزه، به بررسی و تنظیم باید‌ها و نباید‌های اخلاقی در عرصه کنش‌های سیاسی، به‌ویژه رفتار و تصمیم‌های صاحبان قدرت

و کارگزاران نظام سیاسی می‌پردازد. اخلاق سیاسی با طرز رفتار انسان در حوزه عمومی سروکار دارد و مشخص می‌کند که بازیگران سیاسی، از جمله حاکمان، باید چه اعمالی را انجام دهند و از چه اعمالی باید پرهیزند (عالم، ۱۴۰۱)؛ به بیان دیگر اخلاق سیاسی یک گرایش بینارشته‌ای است که «از رفتارها، منش‌ها و بایدها و نبایدهای اخلاقی در عرصه سیاست بحث کرده، به اینکه چگونه نفس انسانی به آنها آراسته گردد، می‌پردازد» (سیدباقری، ۱۴۰۰). این رویکرد اخلاقی به حوزه قدرت، به تنظیم روابط متقابل شهروندان با یکدیگر و با دولت و همچنین تعاملات حاکمیتی و روابط سیاسی اجتماعی، با هدف گسترش فضیلت‌های اخلاقی و براندازی رذایل نفسانی، و در نهایت دستیابی به کمال و سعادت، راهبری می‌کند. در شاهنامه فردوسی، این مفهوم در قالب اندرزنامه‌ها، سرگذشت شاهان دادگر و ستمگر و تأکید بر پیامدهای اخروی و دنیوی اعمال حاکمان، به روشنی تجلی یافته است.

۳-۲. تبیین نسبت دین و سیاست

یکی از مباحث بنیادین و دیرپا در اندیشه سیاسی، چگونگی نسبت میان دین و سیاست است. پرسش محوری در اینجا آن است که آیا دین در تمامی شئون زندگی انسان، از جمله در حوزه حکومت و تشکیل دولت، دارای برنامه و دستورعمل است یا اینکه عرصه به عرف و تدبیر بشری واگذار شده است؟ پاسخ به این پرسش در میان متفکران اسلامی و غیراسلامی متفاوت است و هر یک بر مبنای جهان‌بینی خود، رویکردی متمایز اتخاذ کرده‌اند. پیشینه بحث جدایی دین از سیاست، به‌ویژه به تجربه تاریخی مسیحیت در غرب و ظهور عصر مدرنیته باز می‌گردد. یکی از شاخصه‌های اصلی مدرنیته، سکولاریسم یا جداسازی نهاد دین از نهاد دولت و حوزه عمومی سیاست است. پس از دوران طولانی حاکمیت کلیسا بر شئون مختلف زندگی در غرب و بروز ناکارآمدی‌ها و تعارض‌ها، بسیاری از اندیشمندان سیاسی غرب به این نتیجه رسیدند که دین باید به حوزه فردی و شخصی افراد و رابطه انسان با خدا محدود شود و نمی‌توان آن را به عرصه عمومی و مملکت‌داری تسری داد. این رویکرد به نظریه تفکیک دین از حوزه حیات اجتماعی و تحدید دخالت دین در امور دنیوی انجامید و به تشکیل حکومت‌هایی در جهان غرب منجر شد که خود را به رعایت مقررات و احکام دینی در سیاست داخلی و خارجی ملتزم نمی‌دانستند (زحمتکش و جعفری، ۱۳۹۰، ص. ۷۵۸). این اندیشه در جهان اسلام معاصر نیز طرفدارانی یافته است. برخی متفکران، متأثر از تجدد غربی، به جدایی دین از سیاست معتقد شده‌اند. افرادی مانند علی عبدالرزاق، عثمایی و بازرگان، دین و سیاست را دو مقوله جدا از هم می‌دانند؛ آنها دین را امری آسمانی و آن جهانی و سیاست را امری زمینی و این جهانی تلقی می‌کنند؛ برای مثال علی عبدالرزاق مصری، در مورد حکومت پیامبر اسلام (ص) معتقد بود که ریاست ایشان، با توجه به شأن رسالت، یک حکومت معنوی و دینی بوده است و نه یک حکومت سیاسی به معنای رایج آن (عبدالرزاق، ۱۳۸۰، ص. ۱۷۱).

در مقابل نظریه جدایی، اکثریت اندیشمندان اسلامی بر این باورند که میان دین و سیاست رابطه‌ای عمیق و ناگسستگی وجود دارد. متفکرانی همچون فارابی، ابن‌سینا، نصیرالدین طوسی، فخر رازی، محمد عبده، اقبال لاهوری و امام خمینی (ره)، دین را به حوزه فردی محدود ندانسته و برای آن در عرصه اجتماعی و سیاسی، از جمله در تشکیل حکومت و اداره دولت، نقشی اساسی قایل‌اند. امام خمینی (ره) به عنوان یک فقیه و رهبر سیاسی، با صراحت بیان می‌دارد: «والله اسلام تمامش سیاست است ... سیاست مُدُن از اسلام سرچشمه می‌گیرد» (امام خمینی، ۱۳۹۸، ج. ۱، ص. ۲۷۰). از دیدگاه ایشان، اسلام دین سیاست است و این امر برای هرکس که در احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام کمترین تدبیری کند، آشکار می‌شود؛ از این رو هرکه گمان برد دین از سیاست جداست، نه دین را به درستی شناخته و نه سیاست را (مظفری، ۱۳۸۷، ص. ۱۸). شاهنامه به عنوان آینه‌ای از اندیشه فردوسی، سرشار از شواهدی است که این پیوند را تأیید می‌کند. همان‌گونه که در بخش مفهوم‌شناسی سیاست اشاره شد، فردوسی حکومت و پادشاهی را امری صرفاً دنیوی نمی‌داند؛ بلکه آن را با مفاهیمی چون «فره ایزدی» و مشروعیت الهی گره می‌زند. در نگاه او، دین نه تنها راهنمای اخلاقی برای حاکمان است؛ بلکه اساس مشروعیت و پایداری حکومت نیز شمرده می‌شود. پادشاهی که از مسیر دین و عدالت منحرف شود، «فره» خود را از دست داده، پایه‌های حکومتش سست می‌گردد. این نگاه، شاهنامه را به یکی از مهم‌ترین متون کلاسیک در تبیین رابطه دین، اخلاق و سیاست در ایران بدل ساخته است. در بخش بعدی، به تفصیل به چگونگی این پیوند در اندیشه فردوسی و تجلی آن در شاهنامه خواهیم پرداخت.

۳-۳. رابطه دین و سیاست در اندیشه فردوسی

گفتیم که حکیم ابوالقاسم فردوسی در سنت فکری اسلامی- ایرانی قرار دارد و به پیوندی تنگاتنگ میان دین و سیاست قایل است. اگرچه واژه «سیاست» به صراحت در شاهنامه کمتر به کار رفته و مفاهیمی مانند «تدبیر»، «رأی» و «خرد» برای اشاره به امر حکمرانی استفاده شده‌اند، اما واژه «دین» و مفاهیم مرتبط با آن، حضوری پررنگ و محوری در این اثر سترگ دارد. فردوسی دین و سیاست را نه دو مقوله جدا، بلکه دو روی یک سکه می‌داند که در آن، دین به مثابه منبعی الهام‌بخش، تعیین‌کننده ارزش‌ها و اصول اخلاقی جامعه و مهم‌تر از همه، بنیان مشروعیت حکومت پادشاهان بر مردم تلقی می‌شود.

۳-۳-۱. فره ایزدی

در منظومه فکری فردوسی، حکومت و پادشاهی از جانب خداوند به شهریاران تفویض می‌شود. این مشروعیت الهی در قالب مفهوم کلیدی فره ایزدی تجلی می‌یابد. «فره» موهبتی است الهی که به پادشاهان شایسته اعطا می‌شود و نمادی از تأیید آسمانی حکومت آنهاست. فردوسی بارها در شاهنامه به این نگاه اشاره می‌کند:

زمانه بر آسود از داوری / بفرمان او دیو و مرغ و پری
جهان را افزوده بدو آبروی / فروزان شده تخت شاهی بدوی
منم گفت با فره ایزدی / همم شهریاری، همم موبدی
(فردوسی، ص. ۱۲)

اما این «فره»، موهبتی بی قید و شرط نیست؛ بلکه با دین‌داری، خردورزی و عدالت‌گستری پادشاه پیوندی ناگسستنی دارد. اگر پادشاه از مسیر دین منحرف شود، نابخردی پیشه کند و به مردمان ستم روا دارد. «فره ایزدی» از او روی بر می‌تابد و مشروعیت و در نتیجه اساس حکومتش متزلزل می‌گردد:

برو تیره شد فره ایزدی / به کژی گرایید و نابخردی
پدید آمد از هر سوی خسروی / یکی نامجوئی زهر پهلوی
(فردوسی، ص. ۱۷)

چنان‌که اراضی جمکرانی و همکاران (۱۳۹۹، ص. ۳۱۷) نیز اشاره کرده‌اند، این نگاه تا بدانجا پیش می‌رود که اگر دین‌داری (فره ناشی) از پادشاه جدا شود، او دیگر لیاقت پادشاهی و حکومت بر ایران‌زمین را نخواهد داشت؛ بنابراین «فره ایزدی» نه تنها نماد مشروعیت الهی، بلکه اهرمی برای الزام پادشاه به رعایت اصول دینی و اخلاقی است.

۳-۲. دین‌مداری

فردوسی با رویکردی وحدت‌گرا به دین و سیاست، همواره بر پیوند استوار دیانت و زمامداری تأکید می‌ورزد. دین‌مداری پادشاه، بنیان مشروعیت و ثبات قدرت او و عامل اصلی بقای کشور تلقی می‌شود. هرگاه پادشاه در کشورداری از مسیر دین و فضیلت منحرف گردد، آماج انتقاد و نکوهش فردوسی قرار می‌گیرد؛ زیرا چنین انحرافی به معنای از دست‌دادن تأیید الهی و مردمی است:

مرا آفرین، بر تو نفرین بود / همان نام تو شاه بی‌دین بود
نه یزدان پسندد نه یزدان پرست / نه اندر جهان مردم زیر دست
که بیداد جوید کسی در جهان / بی‌چند سر از عهد شاهنشهان
(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۰۱۸)

این پیوند تا بدانجاست که فردوسی استمرار همبستگی دین و سیاست را در گرو نوعی برادری و هم‌پشتی می‌داند. پاسبانی پادشاه از دین، به منزله آفرین‌گفتن شهریار بر دین است و این دورا همچون دو برادر جدایی‌ناپذیر معرفی می‌کند که قوام یکی به دیگری وابسته است:

چو دین را بود پادشاه پاسبان / تو این هر دورا جز برادر مخوان
(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۸۹۰)

چو بر دین کند شهریار آفرین / برادر شود پادشاهی و دین
(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۸۸۹)

از این منظر، جدایی دین از سیاست یا بی‌دینی پادشاه به معنای نابودی هر دو، یعنی هم دین و هم حکومت خواهد بود. شاهنامه به عنوان یک سیاست‌نامه ایرانشهری، این اصل را به روشنی بیان می‌کند:

نه بی‌تخت شاه‌یست دینی به پای / نه بی‌دین بود شهریاری به جای

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۸۹۰)

نه از پادشا بی‌نیاز است دین / نه بی‌دین بود شاه را آفرین

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۸۹۱)

در اندیشه ایرانیان باستان که فردوسی میراث‌دار و بازگوکننده آن است، شهریار نماینده خداوند بر روی زمین تلقی می‌شد و کشورداری از طریق «فره ایزدی» به او تفویض می‌گشت. نکته مهم در اندیشه فردوسی، به‌ویژه در خصوص «فره ایزدی»، گره خوردن دین و سیاست است. اگر شاه دارای «فر» باشد، نماد «دین» نیز هست و فرمان او، در راستای فرمان دین تلقی می‌شود (کسرابی، ۱۳۸۶، ص. ۲۲۷).

۳-۴. هشدار به ابزاری شدن دین

با وجود تأکید فراوان بر اهمیت دین در حکومت‌داری، فردوسی نسبت به خطر ابزاری کردن دین برای مقاصد دنیوی و سودجویی شخصی نیز هشدار می‌دهد. او به اهل خرد گوشزد می‌کند که دستاویز کسانی نشوند که دین را پوششی برای منافع خود قرار می‌دهند:

زیان کسان از پی سود خویش / بجویند و دین اندر آرند پیش

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۳۴۶)

این هشدار نشان‌دهنده درک عمیق فردوسی از اهمیت خلوص در دین‌داری و پرهیز از ریاکاری در عرصه سیاست است. او دینی را می‌ستاید که راهنمای عمل اخلاقی و عادلانه باشد، نه ابزاری برای فریب و کسب قدرت نامشروع.

در مجموع، اندیشه فردوسی بر پیوندی ارگانیک میان دین، اخلاق و سیاست استوار است. دین چارچوب ارزشی و اخلاقی لازم برای حکمرانی مطلوب را فراهم می‌کند؛ «فره ایزدی» مشروعیت الهی به آن می‌بخشد و پای‌بندی عملی پادشاه به این اصول، ضامن ثبات و دوام حکومت و رفاه مردمان است. این نگاه، زمینه را برای تحلیل دقیق‌تر فضایل اخلاقی مورد نظر فردوسی در حکمرانی فراهم می‌آورد.

۴. اخلاق سیاسی و حکمرانی در شاهنامه

شاهنامه به مثابه یک اقیانوس بیکران، از زوایای گوناگون قابل بررسی است و دانش‌پژوهان و محققان با رویکردهای متفاوتی به تحقیق در آن پرداخته‌اند. یکی از مهم‌ترین و در عین حال کاربردی‌ترین این رویکردها، واکاوی اخلاق حکمرانی و آیین کشورداری از منظر فردوسی است. این اثر، در خلال داستان‌ها، حماسه‌ها و به‌ویژه پند و اندرزهای خردمندانه، چارچوبی برای رفتار اخلاقی حاکمان و

جوان مردان ترسیم می‌کند و آنان را به پای‌بندی به فضایل اخلاقی فرا می‌خواند. فردوسی چنان بر اهمیت این ارزش‌ها تأکید دارد که پای‌بندنبودن به آنها، چه در عرصه فردی و چه اجتماعی، افراد را تا حد «دَدان و چهارپایان» تنزل می‌دهد. در اندیشه فردوسی، این ارزش‌های اخلاقی صرفاً توصیه‌هایی انتزاعی نیستند؛ بلکه الگوهایی عملی برای اداره مطلوب کشور و تضمین ثبات و مشروعیت حکومت ارائه می‌دهند. اگرچه ساختار حکمرانی پادشاهی در زمان فردوسی با نظام‌های دولتی معاصر تفاوت‌های بنیادین دارد و الگوی حکمرانی نزد فردوسی پادشاهی و سلطنت می‌باشد، اصول و اندرزهای اخلاقی که او برای پادشاهان آن دوران مطرح می‌کند، می‌تواند به مثابه یک آیین‌نامه پایدار کشورداری نگریسته شود که از دل آن می‌توان به درکی عمیق‌تر از دغدغه‌های فردوسی در باب حکمرانی و سیاست دست یافت.

۴-۱. دادگری و عدالت‌گستری

در فرهنگ و اندیشه ایرانی، همواره «داد» یا عدالت به عنوان یکی از والاترین ارزش‌های انسانی و بنیادین‌ترین اصل در حکمرانی مطلوب شناخته شده است. این مفهوم که در فرهنگ دهخدا، مقابل «ستم» و به معنای عدل و انصاف آمده است، نقشی محوری در زندگی و سرنوشت جوامع ایفا می‌کند. فردوسی در شاهنامه، «داد و دهش» را مایه حیات و تعالی جوامع انسانی می‌داند و از آن به عنوان سنگ‌بنای یک حکومت پایدار و مشروع یاد می‌کند. او در شاهنامه که به تعبیر برخی محققان، گنجینه فرهنگ و معارف قوم ایرانی و فریادی رسا علیه استبداد است (واثق عباسی و غلامی، ۱۳۹۰، ص. ۵۵۰)، از طریق روایت سرگذشت شاهان دادگر و ستمگر و در داستان‌هایی مانند قیام کاهوه علیه ضحاک و دوران پادشاهی فریدون، کیخسرو و انوشیروان، همواره در جستجوی «داد» و احیای آن است.

۴-۱-۱. دادگری به مثابه ضرورت سیاسی و شرط بقای حکومت

در نگاه فردوسی، بسط عدالت اجتماعی و گسترش آن توسط حاکم تنها یک فضیلت اخلاقی نیست؛ بلکه یک ضرورت سیاسی و شرط اساسی برای کسب و حفظ اقتدار و مشروعیت است. عدالت‌گستری پادشاه، مقام و منزلت او را نزد مردم اعتلا بخشیده، پایه‌های حکومتش را مستحکم می‌سازد؛ ازاین‌رو «دادگری» در رأس همه ارزش‌های اخلاق سیاسی قرار می‌گیرد و شعار اصلی حکمرانی مطلوب در شاهنامه است. پادشاهی که از مسیر داد منحرف شود، مشروعیت خود را از دست می‌دهد و سرنوشتی جز شکست و هلاکت در انتظار او نخواهد بود:

فرستاد بر هر سوی لشکری / بسی چاره‌ها ساخت از هر دری

چنین بود فرمان یزدان پاک / که بیدادگر شاه گردد هلاک

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۵۴۴)

این اصل نه تنها یک توصیه اخلاقی، بلکه یک قانون‌مندی سیاسی در جهان‌بینی فردوسی است که سرنوشت حکومت‌ها را رقم می‌زند.

۴-۱-۲. الگوهای عملی دادگری و پیوند آن با دین

فردوسی برای نشان دادن اهمیت و چگونگی تحقق عدالت، الگوهای عملی از شاهان دادگر ارائه می‌دهد. شخصیت‌هایی چون فریدون، کیخسرو و به‌ویژه انوشیروان، چونان نمادهای دادگری در شاهنامه شناخته می‌شوند. داستان‌های مربوط به آنها، سرشار از صحنه‌هایی است که در آن پادشاه با داد و عدل رفتار کرده و به شکایت ستمدیدگان رسیدگی می‌کند (برای مثال، داستان زنجیر عدل انوشیروان یا رسیدگی او به شکایت پیرزن از کجی دیوار کاخ). این روایت‌ها، دستورعمل‌هایی عملی برای چگونگی اجرای عدالت در جامعه ارائه می‌دهند. فردوسی متأثر از فرهنگ اسلامی-ایرانی، دادگری را با دین‌داری نیز پیوند می‌زند؛ او ممکن است تحت تأثیر آیاتی از قرآن کریم، همچون آیه «...كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ... اغْلِبُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى...» (مانده، ۸، ۱۲) بوده باشد که عدالت را به تقوا نزدیک‌تر می‌داند (نک: علوی مقدم، ۱۳۷۱، ص. ۵). در نگاه فردوسی، «مغز» یا جوهر دین، همانا «داد» است:

چه گفت آن سخنگوی با آفرین / که چون بنگری مغز دادست دین

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۸۹۰)

این پیوند نشان می‌دهد که از منظر فردوسی، حکمرانی عادلانه نه تنها موجب رضایت مردم، بلکه مورد تأیید و رضایت الهی نیز هست و از این طریق، مشروعیت دینی حکومت نیز تقویت می‌شود.

۴-۱-۳. پیامدهای سیاسی عدالت و بی‌عدالتی

فردوسی به‌روشنی پیامدهای سیاسی رعایت یا نقض عدالت را به تصویر می‌کشد. تأثیرگذاری عدل و داد در رضایت مردم چنان است که اگر حکومت پادشاهی عدالت‌محور نباشد، دیگر ویژگی‌های مثبت او نیز در نظر مردم بی‌اهمیت جلوه می‌کند و برعکس، اگر پادشاهی عدالت‌گستر باشد، حتی اگر کاستی‌هایی هم داشته باشد، این خصلت نیکو، دیگر بدی‌های او را پوشانده و عزت و اقتدار سیاسی او را نزد مردم حفظ می‌کند. نام نیک و ماندگاری پادشاه در تاریخ، در گرو توسعه عدالت اجتماعی در میان مردمانش است:

اگر دادگر باشی و سرفراز / نمانی و نامت بماند دراز

تن خویش را شاه بیدادگر / جز از گور و نفرین نیارد بسر

چو خواهی ستایش پس از مرگ تو / خرد باید این تاج و این ترگ تو

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۰۸۲)

عدالت‌گستری پادشاه، موجب ماندگاری حکومت او می‌شود و هیچ عاملی به اندازه اقامه عدل، به تثبیت قدرت او کمک نمی‌کند. در مقابل، بی‌دادگری به زوال و نابودی قدرت حاکم می‌انجامد. نمونه بارز این امر، داستان ضحاک ماردوش است. فردوسی در توصیف حکومت ظالمانه ضحاک، آثار و نتایج مخرب نبود عدالت را بر جامعه به تصویر می‌کشد:

چو بیدادگر شد جهاندار شاه / ز گردون نتابد بیایست ماه

به پستان‌ها درشود شیر خشک / نبوید به ناهه درون نیز مشک

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۹۸۱)

در نگاه فردوسی، ستمگری ضحاک نه تنها بر مردم، بلکه بر کل نظام هستی تأثیر منفی می‌گذارد. «نتابیدن ماه» استعاره‌ای از تیرگی و تاریکی حاکم بر جامعه در اثر ظلم و ستم است. نور ماه که نماد روشنائی، امید و برکت است، از مردم دریغ می‌شود و قحطی، نابودی و ازمیان رفتن برکت و فراوانی، سراسر سرزمین پادشاه ظالم را فرا می‌گیرد. این بی‌عدالتی و ظلم پادشاه، در نهایت به نافرمانی مدنی و شورش‌های مردمی (مانند قیام کاوه آهنگر) منجر می‌شود که نتیجه مستقیم آن، تزلزل مشروعیت نظام سیاسی، تضعیف و بی‌ثباتی حکومت پادشاه و در نهایت سقوط آن است. دادگری افزون بر حفظ موجودیت نظام سیاسی و مشروعیت بخشی به آن، مانع بروز آشوب و فتنه می‌گردد و موجب آرامش روحی و روانی حاکم و مردمان نیز می‌شود:

گر ایمن کنی مردمان را بداد / خود ایمن بخشی و از داد شاد

بپاداش نیکی بیایی بهشت / بزرگ آنک او تخم نیکی بکشت

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۵۶)

بنابراین دادگری در اندیشه فردوسی، نه تنها یک آرمان اخلاقی، بلکه یک راهبرد سیاسی هوشمندانه برای حفظ قدرت، کسب مشروعیت و تضمین پایداری و شکوفایی کشور است.

۴-۲. خردورزی و خردمندی

در گستره ادبیات فارسی، هیچ اثری به اندازه شاهنامه فردوسی، مقام «خرد» را نستوده و ارزش و ارج آن را در تمامی شئون زندگی، به ویژه در عرصه کشورداری نمایان نساخته است. به گفته محبتی، از نخستین بیت شاهنامه که با نام «خداوند جان و خرد» آغاز می‌شود تا واپسین کلمات آن، خرد به عنوان قطب و محور دیگر فضایل، در تار و پود داستان‌ها و اندرزها تنیده شده است (محبتی، ۱۳۹۰، ص. ۱۸۹).

بنام خداوند جان و خرد / کزین برتر اندیشه برنگذرد

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱)

فردوسی خرد را برترین موهبت الهی به انسان می‌داند و ستایش آن را بر هر راه و روشی مقدم می‌شمارد:

خرد بهتر از هر چه ایزد داد / ستایش خرد را به از راه داد

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱)

این جایگاه رفیع خرد، آن را به یکی از اساسی‌ترین ارزش‌های اخلاقی در منظومه فکری فردوسی بدل ساخته است که پیروی از آن، برای همگان، از پادشاه تا رعیت و در هر موقعیتی، از اوج قدرت تا حسیض ضعیف، یک ضرورت انکارناپذیر است.

۴-۲-۱. خرد به مثابه ابزار اصلی کشورداری و تصمیم‌گیری سیاسی

در نگاه فردوسی، «خرد» ابزار اصلی پادشاهان و سیاستمداران برای راهبری کشور، اتخاذ تصمیم‌های درست و موفقیت‌آمیز و تضمین سازگاری بخت و اقبال است. او پادشاهان را به پیشه‌کردن خرد در شهریاری دعوت می‌کند:

خرد بایدت پیشه در شهریاری / که تا بخت باشد ترا سازگاری

به فرمان خرد، ای پادشاه پیر / جهان را به از، گردش آفتاب، گیر

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱)

خردورزی در حکمرانی شامل دوراندیشی، عاقبت‌اندیشی، اعتدال و میانه‌روی، مشورت‌خواهی با خردمندان و توانایی مدیریت بحران‌های حکومتی است. وصایای شاهان در شاهنامه، سرشار از توصیه به خردمندی و دوستی با خردمندان و پرهیز از بی‌خردان و بداندیشان است (زارع و زمردی، ۱۳۹۰، ص. ۲۲۴). این تأکید نشان می‌دهد که تصمیم‌گیری‌های سیاسی مبتنی بر خرد، به ثبات و پایداری تخت و تاج و در نتیجه حفظ مشروعیت سیاسی می‌انجامد:

خردمند را شاد و نزدیک دار / جهان بر بداندیش تاریک دار

بهر کار با مرد دانا سگال / برنج تن از پادشاهی منال

چو یابد خردمند نزد تو راه / بماند به تو تاج و تخت و کلاه

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۵۶)

۴-۲-۲. تقابل خرد و هوای نفس، پیامدهای سیاسی بی‌خردی در حکمرانی

فردوسی به روشنی تقابل میان «خرد» و «هوای نفس» را در عرصه حکومت‌داری به تصویر می‌کشد. اگر پادشاه یا هر صاحب قدرتی، سیاست خود را بر پایه خواسته‌های نفسانی و به دور از منطق و خرد بنا نهد، رفتار سیاسی او با دیگران ناعاقلانه و نامنصفانه خواهد بود. دوری از خرد، به‌ویژه در موقعیت‌های حساس سیاسی، پیامدهای وخیمی برای حکمرانی دارد و می‌تواند حکومت را به شکست و انحطاط کشاند:

هر آن‌کس که دور است ازین رهنمای / به بن‌بست افتد به سختی و جای

هوا چونک بر تخت حشمت نشست / نباشی خردمند و یزدان‌پرست

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۸۹۱)

خرد را کند پادشا بر هوا / بدانگه که خشم آورد پادشا

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۰۷۲)

این ابیات نشان می‌دهند که چیرگی هوای نفس، خشم و بی‌خردی بر تصمیمات حاکم، او را از مسیر یزدان‌پرستی (که لازمه‌اش عدالت و خرد است)، دور کرده، به ورطه نابودی می‌کشاند. این نابودی نه تنها فردی، بلکه سیاسی است و به زوال حکومت و از دست رفتن حمایت مردمی و الهی منجر می‌شود.

۴-۳. خرد، راهنمای دو سرا و لزوم مشورت با خردمندان

فردوسی خرد را راهنمای انسان هم در این دنیا و هم در آخرت می‌داند. پادشاهان با تکیه بر خرد می‌توانند در کشورداری از راهنمایی آن بهره‌مند شده و همزمان آخرت خود را نیز آباد سازند:

خرد رهنمای و خرد دلگشای / خرد دست گیرد به هر دوسرای

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱)

یکی از جلوه‌های عملی خردورزی در حکمرانی، مشورت با دانشمندان و خردمندان است. فردوسی پادشاهان را به شنیدن سخنان اهل دانش و رایزنی با آنان توصیه می‌کند تا از خودرایی پرهیز کنند و با بهره‌گیری از آرای کارشناسانه، تصمیم‌های بهتری در عرصه سیاست‌گذاری و ملک‌داری بگیرند:

ز هر دانشی چون سخن بشنوی / ز گفتار گوینده جان بشنوی

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۲)

این امر نشان می‌دهد که حکمرانی خردمندان از نظر فردوسی، یک حکمرانی مشارکتی و مبتنی بر دانش است که در آن، پادشاه با گشودن باب گفتگو و استفاده از خرد جمعی، از خطاهای فردی مصون مانده و پایه‌های حکومت خود را بر اساس عقلانیت و تدبیر استوار می‌سازد. چنین رویکردی، اعتماد عمومی را افزایش داده، به کارآمدی و مشروعیت نظام سیاسی کمک شایانی می‌کند.

۴-۳. مراعات زیردستان و تهی‌دستان

در منظومه فکری و سیاسی حکیم ابوالقاسم فردوسی، هواداری از مردم، به‌ویژه مراعات حال طبقات ضعیف و تهی‌دست جامعه، جایگاهی بسیار رفیع دارد. این امر فراتر از یک توصیه اخلاقی ساده، یکی از ارکان اساسی پایداری اجتماعی و خاستگاه اصلی مشروعیت مردمی حکومت پادشاه تلقی می‌شود؛ از این رو ظلم به رعیت و بی‌توجهی به نیازهای آنان، از نظر فردوسی به تضعیف پایه‌های حکومت و حتی زوال و نابودی آن می‌انجامد:

توانگر شوی گر تو درویش را / کنی شادمان مردم خویش را

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۶۰۶)

بهر جایکه یار درویش باش / همه راد با مردم خویش باش

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۳۱۴)

این ابیات نشان‌آن است که رفاه و شادمانی مردم، به‌ویژه طبقات فرودست، با توانگری و پایداری حکومت پیوندی مستقیم دارد.

۴-۳-۱. مردم‌داری به مثابه یک فضیلت اخلاقی - سیاسی و عامل جلب مهر عمومی

فردوسی رعایت حال مردم، به‌ویژه طبقه ضعیف و بی‌بضاعت را یکی از ویژگی‌های بنیادین اخلاقی می‌داند که سیاستمداران و کارگزاران حکومتی را در دل مردم، به‌ویژه نیازمندان، عزیز و محبوب می‌سازد.

پادشاه یا حاکم باید غمخوار مردم خود باشد. این ویژگی، ویژه یک جامعه یا دین خاص نیست؛ بلکه یک اصل جهان‌شمول در حکمرانی مطلوب است. اگر حاکمان و کارگزاران دولت بتوانند این ویژگی اخلاقی را کسب کنند، رضایت مردم از پادشاه جلب می‌شود و این امر به تقویت اقتدار و مشروعیت او می‌انجامد؛ زیرا بدنه اصلی هر دولت یا کشوری را مردمان عادی، از جمله نیازمندان و طبقات متوسط به پایین تشکیل می‌دهند؛ بنابراین «مراعات زیردستان» در شاهنامه، یکی از جلوه‌های مهم عدالت اجتماعی و منبعی حیاتی برای مشروعیت مردمی است:

به نیکی گراییم و فرمان کنیم / به داد و دهش دل گروگان کنیم
که خوبی و زشتی ز ما یادگار / بماند تو جز تخم نیکی مکار

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۹۰۱)

این گروگان‌شدن دل به داد و دهش به معنای وفاداری و حمایت مردم از حکومتی است که به نیازهای آنان پاسخ می‌دهد.

۴-۳-۲. الگوهای عملی حمایت از زیردستان در شاهنامه

بنا به روایت شاهنامه، پادشاهان و پهلوانانِ دادگر و نیک‌کردار همواره به مراعات حال یتیمان، زیردستان و نیازمندان توجه ویژه‌ای داشته‌اند. در شرایط دشوار و بحرانی، مانند قحطی و خشکسالی که بیشترین فشار بر طبقات محروم جامعه وارد می‌شد، آنان با وضع قوانین و اجرای اقداماتی به نفع نیازمندان، به یاری مردم می‌شتافتند. نمونه‌هایی از این الگوهای عملی عبارت‌اند از: برداشتن رسم خراج و مالیات در زمان قحطی توسط بهرام گور، یا گشودن در گنجینه‌های پادشاهی به روی مردم توسط کیخسرو و تأکید او به گودرز در خصوص رسیدگی به امور یتیمان، بیوه‌زنان و نیازمندان (زارع و زمردی، ۱۳۹۰، ص. ۲۲۵).

فردوسی این دغدغه‌ها را به‌روشنی از زبان شخصیت‌های خود بیان می‌کند:

دگر کودکانی که بی‌مادرند / زنانی که بی‌شوی و بی‌چادرند

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۶۱۲)

هر آن کس که باشد ترا زیردست / مفرمای در بینوایی نشست

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۵۷)

همه گوش و دل سوی درویش دار / همه کار او چون غم خویش دار

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۵۷)

بر ایشان در گنج بسته مدار / ببخش و بترس از بد روزگار

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۶۱۲)

این ابیات، دستورعمل‌هایی مشخص برای حاکمان در جهت شناسایی، حمایت و رفع نیاز تهی‌دستان ارائه می‌دهند و بر لزوم بخشش و پیشگیری از پیامدهای ناگوار فقر و تنگدستی تأکید دارند.

۴-۳-۳. پیامدهای سیاسی بی‌توجهی به مردم و انباشت ثروت

فردوسی به شاهان هشدار می‌دهد که از وظیفه خود نسبت به مردم، به‌ویژه در زمینه بخشش و حمایت از زیردستان غافل نشوند. او آنان را از انباشت گنج از دسترنج مردمان و ثروت‌اندوزی صرف بر حذر می‌دارد؛ زیرا چنین رویکردی موجب رنج درویشان و افزایش نارضایتی عمومی می‌شود:

بخوایم آگندن زر به گنج / که از گنج درویش ماند به رنج

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۹۴۵)

این توصیه‌های مکرر در شاهنامه نشان می‌دهد که از نگاه فردوسی، مراعات حال زیردستان، یکی از جلوه‌های مهم عدالت اجتماعی و شرط لازم برای کسب و حفظ مشروعیت است. پادشاهان و حاکمان باید به حقوق و نیازهای تمامی افراد جامعه، به‌ویژه فقرا، ضعیفان و زیردستان توجه کنند. این توجه، نه تنها یک وظیفه اخلاقی، بلکه یک ضرورت سیاسی و اجتماعی است. نادیده گرفتن این ضرورت می‌تواند به شکاف طبقاتی، احساس بی‌عدالتی و در نهایت به اعتراضات و ناآرامی‌های اجتماعی منجر شود که ثبات و امنیت حکومت را به‌جَد به مخاطره می‌اندازد.

۴-۴. بذل و بخشش (داد و دهش)

در فرهنگ دهخدا/ «داد» به معنای قسط و عدالت و «دهش» به معنای عطا کردن، بخشش و بذل آمده است و ترکیب «داد و دهش» مترادف با بخشندگی و سخاوت تلقی می‌شود (دهخدا، ۱۳۹۰، ج. ۱، ص. ۱۲۲۱). این خصلت، یکی از فضیلت‌های مطلوب اجتماعی و سیاسی است که از همگان، به‌ویژه از حاکمان و پادشاهان، زینده‌تر و ضروری‌تر است. فردوسی در شاهنامه، از این ارزش اخلاقی بیشتر با عنوان «داد و دهش» یاد می‌کند و در موقعیت‌های متعدد، اهمیت آن را به پادشاهان گوشزد می‌نماید. اندرز بهرام اورمزد به پسرش، نمونه‌ای از این تأکید است:

بداد و دهش گیتی آباد دار / دل زیردستان خود شاد دار

که بر کس نماند جهان جاودان / نه بر تاج دار و نه بر موبدان

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۸۹۹)

بر ارزانیان گنج بسته مدار / ببخشای بر مرد پرهیزگار

که گر پند ما را شوی کاربند / همیشه بماند کلاهی بلند

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۵۷)

همچنین توصیه سام به زال نیز بر همین محور استوار است:

سوی زال کرد آنگهی سام روی / که داد و دهش گیر و آرام جوی

چنان دان که زابلستان خان تست / جهان سر بسر زیر فرمان تست

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۶۳)

۴-۴-۱. «داد و دهش» به مثابه راهبرد سیاسی برای آبادانی و شادمانی مردم

داد و دهش در اندیشه فردوسی، فراتر از یک عمل خیرخواهانه فردی، یک راهبرد سیاسی برای آبادانی کشور و شادمانی مردمان، به ویژه زیردستان است. پادشاه با بخشندگی و گشاده‌دستی، نه تنها به رفع نیازهای مادی جامعه کمک می‌کند؛ بلکه با ایجاد امید و رضایت، پایه‌های اجتماعی حکومت خود را تقویت می‌نماید. بشیری یکی از کارهای ستودنی اردشیر را بخشیدن خراج مردم زیان‌دیده و دلجویی از آنان با بخشش از گنج خود می‌داند (بشیری، ۱۳۹۰، ج. ۱، ص ۷۳) که نشان‌کارکرد عملی «دهش» در کاهش رنج مردم و جلب حمایت آنان است:

بجایی که بودی زمینی خراب / و گر تنگ بودی برود اندر آب
خراج اندر آن بوم برداشتی / زمین کسان خوار نگذاشتی

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۸۸۶)

گونه‌های «داد و دهش» در شاهنامه متنوع است و شامل بخشش مالیات یا خراج، پرداخت خسارت به کشاورزان (چنان‌که بهرام گور در فرمانش به کاردار خود در پرداخت خسارت ملخ‌زدگی به کشاورزان دستور می‌دهد)، تقسیم غنایم و خلعت‌بخشی می‌شود. این اقدامات، همگی الگوهای عملی از نحوه اجرای سیاست «داد و دهش» توسط حاکمان هستند:

چو جایی بپوشد زمین را ملخ / برد سبری کِشتمندان بشخ
تو را گنج تاوان انو باز ده / به کشور ز فرموده آواز ده

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۰۱۳)

۴-۴-۲. «داد و دهش»؛ ابزار تحکیم قدرت و کسب وجاهت

فردوسی عدالت اجتماعی را باور دارد و در کنار برقراری عدالت (داد)، به «دهش» نیز توصیه مؤکد می‌کند؛ از این‌رو در سرآغاز جلوس شاهان بر مسند قدرت، «داد و دهش» به عنوان یکی از اهداف اصلی شهریاران در حکومت‌داری بیان می‌شود. در نظر فردوسی، انسان با نیروی «داد و دهش» می‌تواند به جایگاهی فراتر از فرشتگان دست یابد (واثق عباسی و غلامی، ۱۳۹۰، ص. ۵۶۰). این امر اهمیت فوق‌العاده بخشندگی را در کسب وجاهت و محبوبیت برای حاکم نشان می‌دهد. در اندیشه فردوسی، بخشش به عنوان یکی از ابزارهای مهم سیاسی برای جلب رضایت عمومی و در نتیجه تحکیم قدرت پادشاه عمل می‌کند. وقتی اردشیر پادشاهی را به شاپور می‌سپارد، فردوسی از زبان او این‌گونه می‌سراید:

چو بخشنده باشی گرامی شوی / ز دانایی و دادنامی شوی

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۸۹۱)

گرامی شدن در اینجا نه تنها به معنای محبوبیت فردی، بلکه به معنای پذیرش و مقبولیت سیاسی است که از طریق بخشندگی و همراهی آن با دانایی و عدالت (دادنامی) حاصل می‌شود. این مقبولیت،

مشروعیت حکومت را تقویت کرده و از بروز نارضایتی‌ها و مخالفت‌هایی که می‌تواند قدرت حاکم را به چالش بکشد، پیشگیری می‌کند.

۴-۵. وفای به عهد

وفای به عهد، از جمله ارزش‌های بنیادین اخلاقی در تعاملات انسانی، به‌ویژه در عرصه روابط سیاسی است. متأسفانه چنان‌که برخی نویسندگان اشاره کرده‌اند این فضیلت در جوامع کنونی، به‌ویژه در میان بازیگران سیاسی و نظام‌های قدرتمند، گاه جایگاه شایسته خود را از دست داده است؛ با این حال آراستگی به این رفتار نیکو در سیاست، بسیار مؤثر و تعیین‌کننده است؛ زیرا ریشه بسیاری از جنگ‌ها، لشکرکشی‌ها و خون‌ریزی‌ها را می‌توان در پیمان‌شکنی جستجو کرد. در شاهنامه فردوسی، پهلوانان و پادشاهان خوشنام همواره به عهد و پیمانی که میان آنها و دیگران برقرار می‌شد، پایبند بودند و خود را به وفای به آن ملزم می‌دانستند. این پای‌بندی، نه تنها یک تعهد اخلاقی فردی، بلکه یک اصل ضروری برای حفظ اعتبار، ایجاد اعتماد و برقراری روابط پایدار سیاسی تلقی می‌شد.

۴-۵-۱. وفای به عهد به مثابه ضامن امنیت و اعتماد متقابل

نمونه‌ای از اهمیت پیمان در روابط شخصی و سیاسی را می‌توان در داستان سیندخت، همسر مهرباب شاه کابل مشاهده کرد. او زمانی که به قصد میانجی‌گری برای ازدواج رودابه و زال به زابلستان می‌رود، در سخنانی وصیت‌گونه از همسرش، مهرباب شاه پیمان می‌گیرد که در غیاب او و یا حتی در صورت کشته شدنش در این مأموریت، به رودابه گزند نرساند (زارع و زمردی، ۱۳۹۰، ص. ۲۲۷). این پیمان ضمانتی برای امنیت رودابه و نشان اهمیت تعهد در بحرانی‌ترین شرایط است:

نباید که چون من شوم چاره‌جوی / تو رودابه را سختی آری به روی

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۸۶)

مرا در جهان انده جان اوست / کنون با توام روز پیمان اوست

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۸۶)

این حساسیت به پیمان، در سطح کلان سیاسی نیز اهمیت ویژه‌ای دارد.

۴-۵-۲. پیمان‌شکنی: عامل بی‌اعتباری، تمسخر و نابودی سیاسی

فردوسی از زبان شخصیت‌های خردمند خود، مانند اورمزد و انوشیروان، همواره پادشاهان، به‌ویژه جانشینان خود را از شکستن عهد و پیمان برحذر می‌دارد و پیامدهای وخیم پیمان‌شکنی را به آنان گوشزد می‌کند. پیمان‌شکنی نه تنها موجب بی‌اعتباری فردی، بلکه باعث تمسخر و سرزنش از سوی «نامداران انجمن» (جامعه نخبگان و دیگر قدرت‌ها) می‌شود و در نهایت سرنوشتی جز نابودی برای پیمان‌شکن در پی نخواهد داشت:

بدل نیز اندیشه بد مدار / بدانندیش را بد بود روزگار

سپهبد کجا گشت پیمان شکن / بخندد بدو نامدار انجمن

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۸۹۸)

مبادا که گردی تو پیمان شکن / که خاک است پیمان شکن را کفن

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۴۰)

این ابیات به روشنی نشان می‌دهند که از منظر فردوسی پیمان شکنی، اعتبار سیاسی یک حاکم یا دولت را به شدت مخدوش کرده، او را در عرصه داخلی و بین‌المللی منزوی و بی اعتبار می‌سازد. خاک را کفن پیمان شکن بودن استعاره‌ای قدرتمند از نابودی سیاسی و حتی فیزیکی است که در نتیجه از دست دادن اعتماد و برانگیختن دشمنی‌ها به وجود می‌آید.

۴-۵-۳. پیمان، ابزار دیپلماسی و پیشگیری از جنگ

در عرصه روابط میان دولت‌ها و شهریاران، جنگ و صلح دوروی سکه تعاملات سیاسی هستند. فردوسی برای حفظ صلح و جلوگیری از جنگ بر اهمیت ابزارهای معنوی و دیپلماتیک تأکید می‌کند و «نگاه داشتن پیمان» را یکی از کلیدی‌ترین این ابزارها می‌داند (فولادی و اورعی، ۱۳۹۰، ص. ۳۶۵). وفای به عهد، بستر لازم برای گفتگو، مذاکره و حل مسالمت‌آمیز اختلافات را فراهم می‌آورد و از تشدید تنش‌ها و بروز درگیری‌های خونین جلوگیری می‌کند. در جهانی که قدرت‌ها همواره در تعامل و گاه در تقابل با یکدیگرند، توانایی ایجاد و حفظ پیمان‌های معتبر، نشان‌خردمندی سیاسی و قدرت دیپلماتیک یک حاکم است. نقض پیمان، نه تنها راه را برای بی‌ثباتی و جنگ هموار می‌کند؛ بلکه امکان ایجاد ائتلاف‌ها و همکاری‌های آینده را نیز از میان می‌برد.

۴-۶. راستی و صداقت

از جمله خصلت‌های اخلاقی که فردوسی در شاهنامه بر آن تأکید فراوان دارد، «راستی» و «راستگویی» است. این فضیلت که در ارتباط با دیگران معنا می‌یابد، زمانی اهمیت حیاتی می‌یابد که حاکم یا پادشاهی بخواهد اعتماد مردمش را جلب کرده، پایه‌های حکومت خود را بر آن استوار سازد. صداقت پادشاه با مردم و با خودش، از ویژگی‌های متمایزکننده یک حکومت مطلوب است. فردوسی در اشعار خود، از زبان پادشاهان آرمانی، همواره این خصلت اخلاقی را ارج می‌نهد و در مقابل، از دروغ و دورویی برحذر می‌دارد. او تنها میراث ماندگار یک شهریار را «راستی» و «صداقت» او عنوان می‌کند:

چو با راستی باشی و مردمی / نبینی به جز خوبی و خرمی

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۸۳۴)

به گیتی نباید که از شهریار / بماند جز از راستی یادگار

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۰۴۲)

۴-۶-۱. راستی به مثابه سرمایه مردمی و پایه استحکام حکومت

فردوسی در شاهنامه همواره در پی ارائه الگوهایی عملی برای حکمرانی صحیح و عادلانه است. او با انتقاد و نصیحت پادشاهان ایرانی، دغدغه به تصویر کشیدن یک پادشاه آرمانی و متعهد به ارزش‌های اخلاقی را دارد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های چنین پادشاهی، برخورداری از سرمایه مردمی است که پشتوانه‌ای قدرتمند برای او به شمار می‌رود. این پشتوانه محکم، یعنی حمایت مردم از طریق راستگویی و صداقت پادشاه در عرصه حکمرانی به دست می‌آید. یک پادشاه راستگو، اعتماد مردم را جلب کرده، پایه‌های حکومتش را مستحکم می‌سازد. برعکس مردم به پادشاهی که دروغ می‌گوید، اعتماد نخواهند کرد و این بی‌اعتمادی، به ناآرامی‌های اجتماعی، تزلزل در ارکان حکومت و در نهایت از دست رفتن مشروعیت او منجر می‌شود:

سرمایه مردمی راستی است / ز تاری و کژی بیاید گریست

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۶۳۴)

این بیت به روشنی نشان می‌دهد که «راستی» نه تنها یک فضیلت فردی، بلکه سرمایه‌ای اجتماعی و سیاسی است که نبود آن، جامعه را به تاریکی و کژی (فساد و بی‌ثباتی) می‌کشانند.

۴-۶-۲. دروغ‌گویی، آفت حکمرانی و عامل زوال مشروعیت

فردوسی به راستی و راستگویی اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌دهد و در پایان بسیاری از داستان‌ها، به مناسبت از آن سخن می‌گوید. در مقابل دروغ‌گویی را به دلیل قبح ذاتی آن، رذیلتی ناپسند و مذموم در همه جوامع می‌داند. او در مناسبت‌های مختلف، پادشاهان را از این صفت، به عنوان یک آسیب جدی برای حکمرانی بر حذر می‌دارد و اندرز می‌دهد که در الگوی حکمرانی اخلاقی، پادشاه نباید در رفتار و کنش سیاسی خود دروغگو باشد. دروغ‌گویی حاکم موجب بی‌اعتمادی مردم و کارگزارانش به او می‌شود و اگر مردم به حاکمیت اعتماد نداشته باشند، احساس تعلق و همبستگی ملی به پادشاه از میان می‌رود. در نتیجه حاکمیت، مشروعیت و مقبولیت خود را از دست می‌دهد؛ به همین دلیل وقتی گشتاسب پادشاهی و حکومت را به بهمن، پسر اسفندیار می‌سپارد، فردوسی از زبان او بر اهمیت راستی تأکید می‌کند:

نمایی و پیدا کنی راستی / نیاید به کار اندرون کاستی

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۴۲)

این بیت بیانگر آن است که صداقت و شفافیت در عمل، مانع از بروز کاستی و ضعف در اداره امور کشور می‌شود؛ همچنین شاپور نیز هنگام جلوس بر تخت قدرت، سرداران خود را به پرهیز از دروغ و دوستی با دروغ‌آزمایان فرامی‌خواند؛ زیرا دروغ، «فروغ» یا نورانیت و اعتبار حکومت را از میان می‌برد:

بدانید کان کس که گوید دروغ / از آن پس نگیرد بر ما فروغ

مکن دوستی با دروغ‌آزمای / همان نیز با مرد ناپاک‌رای

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۹۲۲، ب. ۳۳۴۳۱)

۴-۳. پیامدهای سیاسی راستی و دروغ: ایجاد یا تخریب اعتماد عمومی

راستی و صداقت در کنش سیاسی حاکم، به ایجاد و تقویت اعتماد عمومی منجر می‌شود. این اعتماد، سنگ‌بنای همکاری مردم با حکومت، پذیرش سیاست‌ها و مشارکت در امور کشور است. حکومتی که بر پایه راستی بنا شده باشد، از حمایت و وفاداری مردم برخوردار خواهد بود و در برابر بحران‌ها و چالش‌ها استقامت بیشتری از خود نشان می‌دهد. در مقابل، دروغ و پنهان‌کاری در عرصه سیاست، اعتماد عمومی را به شدت تخریب می‌کند. این بی‌اعتمادی به شکاف میان دولت و ملت، به کاهش مشارکت سیاسی و احساس بیگانگی مردم به حاکمیت منجر می‌شود. حکومتی که اعتبار خود را به دلیل دروغ‌گویی از دست داده باشد، در اجرای سیاست‌های خود با مشکل مواجه شده، در بلندمدت با بحران مشروعیت و ثبات روبرو خواهد شد. در نهایت راستی و صداقت از منظر فردوسی، نه تنها یک تکلیف اخلاقی برای حاکمان، بلکه یک راهبرد هوشمندانه سیاسی برای جلب اعتماد مردم، تحکیم پایه‌های حکومت و تضمین پایداری و موفقیت درازمدت است. این فضیلت، جامعه را از تاریکی و کژری دور نگه می‌دارد و به سوی خوبی و خرمی رهنمون می‌شود.

۴-۷. عفو و گذشت

در اندیشه فردوسی، از دیگر ویژگی‌های اخلاقی برجسته‌ای که یک پادشاه باید در عرصه حکمرانی از آن برخوردار باشد، «عفو و گذشت» و نادیده گرفتن برخی خطاهاست. عفو از جمله فضایل اخلاقی است که در اعتقاد به آفریدگار و امید به آمرزش الهی ریشه دارد. کسی که به خداوند و جهان دیگر معتقد باشد و به بخشش گناهانش از سوی پروردگار امیدوار باشد، آسان‌تر می‌تواند دیگران را مورد عفو و رحمت خود قرار دهد. اهمیت و زیبایی گذشت و عفو، به ویژه در اوج قدرت نمایان می‌شود؛ و گرنه انسانی که در موضع ضعف قرار دارد، چه‌بسا چاره‌ای جز چشم‌پوشی از خطاهای دیگران نداشته باشد. اردشیر بابکان در وصیت به پسرش، او را به عفو گناه کسانی که از عمل خود پشیمان شده، عذرخواهی می‌کنند، سفارش می‌کند و از او می‌خواهد که آنان را ببخشد و کینه گذشته را از دل بزدايد (زارع و زمردی، ۱۳۹۰، ص. ۲۲۸):

هر آن کس که پوزش کند بر گناه / تو بپذیر و کین گذشته مخواه

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۸۹۱، ب. ۳۲۳۳۳)

این نشان می‌دهد که عفو، به‌ویژه از سوی قدرتمندان، نشانه‌ای از بزرگواری و خردمندی است:

ببخشد گنه چون شود کامکار / نباشد سرش تیز و نابردار

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۰۶۷)

بگفت آنک مغزش نجوشد ز خشم / بخوابد به خشم از گنه‌کار چشم

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۰۶۸)

۴-۷-۱. عفو به مثابه ابزار جلوگیری از خشونت و برقراری صلح

فردوسی «بخشش» را به عنوان یک فضیلت اخلاقی برجسته برای پادشاه معرفی می‌کند که کارکردی بسیار مهم در جلوگیری از خونریزی و جنگ و کمک به ایجاد صلح و آرامش در جامعه دارد. داستان سیاوش نمونه بارزی از این رویکرد است که پدر سیاوش با نادیده گرفتن گناه سودابه همسر سیاوش از خونریزی جلوگیری می‌کند. این کنش و رفتار، نشان از بزرگواری و قدرت اخلاقی او در مدیریت بحران و ترجیح صلح بر انتقام دارد:

سیاوش چنین گفت با شهریار / که دل را بدین کار رنجه مدار
بمن بخش سودابه را زین گناه / پذیرد مگر پند و آید براه
بهاغه همی جست زان کار شاه / بدان تا ببخشد گذشته گناه

(فردوسی، ۱۳۹۵، ص. ۲۱۶)

این الگو نشان می‌دهد که عفو در موقعیت‌های حساس سیاسی می‌تواند از تشدید درگیری‌ها جلوگیری کند و راه را برای مصالحه و بازسازی روابط هموار سازد.

۴-۷-۲. لزوم اعتدال در عفو، حفظ اقتدار و جلوگیری از بی‌ثباتی سیاسی

با این حال، فردوسی به کاربرد بی‌رویه و بدون توجه به قانون و شرایط اجتماعی عفو نیز هشدار می‌دهد. بدیهی است که اگر بخشش بیش از حد معمول و بدون در نظر گرفتن قانون حاکم بر جامعه انجام شود، می‌تواند به معنای ضعف در اجرای قانون و تضعیف اقتدار حاکم تلقی گردد. چنین امری ممکن است موجب بی‌اعتمادی مردم به حکومت، افزایش جرم و جنایت و در نهایت گسترش بی‌ثباتی سیاسی در سطح جامعه شود. به همین دلیل بخشش پادشاهان در شاهنامه الگوی ثابتی ندارد؛ بلکه مصادیق آن به اقتضای موقعیت و شرایط سیاسی پادشاه متفاوت است. فردوسی نصیحت می‌کند که پادشاه از قدرت خود برای عفو خطاکارانی که اظهار ندامت و پشیمانی می‌کنند، بهره‌گیرد. در این موارد پادشاه نباید مغرور قدرت خویش شود و از خود نرمش نشان ندهد؛ بلکه باید با بزرگواری و با در نظر گرفتن صلاح مملکت و حکومت، از خطاهای کارگزاران و مردم، به‌ویژه آنهایی که قابل جبران یا اغماض هستند، چشم‌پوشی کند. این رویکرد، نشان‌اقتدار خردمندانه‌ای است که می‌داند چه زمانی باید مجازات کند و چه زمانی باید ببخشد.

۵. نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف واکاوی اخلاق سیاسی در اندیشه فردوسی و با تمرکز بر این پرسش به انجام رسید که آیا فردوسی تنها به بیان نظری ارزش‌های اخلاقی پرداخته است یا اینکه در پی ارائه الگویی عملی برای تحقق این ارزش‌ها در عرصه حکمرانی هم بوده است. یافته‌های این تحقیق نشان داد که وی با هنرمندی

تمام، در قالب روایت‌های اسطوره‌ای، حماسه‌های پهلوانی، به‌ویژه اندرزهای خردمندانه، نه تنها به تبیین نظری فضایل اخلاقی پرداخته، بلکه الگوهایی عملی و قابل اجرا برای حکمرانی مطلوب و اخلاق‌مدار نیز ارائه داده است. فردوسی در شاهنامه، در چارچوب آرمان‌شاهی ایرانی و با نگاهی عمیق به پیوند دین و سیاست، تلاش می‌کند تا ویژگی‌های برجسته اخلاقی یک شهریار شریعتمدار و دادگر را گفتمان‌سازی کند. او با تمجید از فضیلت‌های اخلاق سیاسی همچون عدالت‌گستری، خردورزی، مردم‌داری و مراعات حال ضعیفان، وفای به عهد، راستی و صداقت و عفو و گذشت خردمندانه، دغدغه تربیت و معرفی پادشاهی را دارد که حتی در اوج قدرت، توانایی تعامل اخلاقی با زیردستان و مردم عادی را دارد و از هرگونه ظلم و ستم می‌پرهیزد. این ارزش‌ها، از منظر فردوسی، تنها توصیه‌های اخلاقی فردی نیستند؛ بلکه اصول بنیادین کشورداری و شرط‌های لازم برای کسب و حفظ مشروعیت سیاسی، جلب حمایت مردمی و تضمین ثبات و پایداری حکومت به شمار می‌روند. در مقابل، فردوسی با به تصویر کشیدن سرنوشت شوم پادشاهان ستمگر و بی‌خرد، از رذایل و زشتی‌های اخلاقی در عرصه سیاست، مانند ظلم به مردم، بی‌عدالتی، پیمان‌شکنی، دروغ‌گویی در مشی سیاسی و بی‌خردی در تصمیم‌گیری‌ها، به شدت برحذر می‌دارد. او به روشنی نشان می‌دهد که این بی‌اخلاقی‌های سیاسی، به طور مستقیم به از دست رفتن «فره ایزدی»، زوال مشروعیت سیاسی پادشاه، نارضایتی و شورش مردمی و در نهایت فروپاشی دولت و حکومت او منجر می‌گردد؛ بنابراین تمجید فردوسی صرفاً از هر پادشاه ایرانی نیست، بلکه از آن شهریاری است که در حکمرانی خود، ارزش‌های اخلاقی را پاس دارد و عدالت و خرد را چراغ راه خود قرار دهد.

منابع

قرآن کریم.

- اراضی جمکرانی، ن.ا.، شریفی، م.ر.، خیرخواه برزکی، س. (۱۳۹۹). تطبیق جدایی دین و سیاست از نگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی و سعدی شیرازی. *مطالعات ادبیات تطبیقی*، شماره ۵۶، صص. ۳۱۵-۳۳۶.
- بشیری، م. (۱۳۹۰). بررسی و تحلیل آموزه‌های شاهنامه حکیم فردوسی. در: ی. موحدفرد (به کوشش)، *مجموعه مقالات فردوسی‌پژوهی*. (ج. ۱). نشر خانه کتاب، صص. ۶۷-۷۵.
- خمینی، س.ر.ا. (۱۳۹۸). *صحیفه امام*. (چاپ پنجم؛ ج. ۱). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. دهخدا، ع.ا. (۱۳۹۰). *فرهنگ متوسط دهخدا*. (ج. ۱). تهران: دانشگاه تهران.
- رحیمی، س.ا.، دیانتی، م. (۱۴۰۱). نگاهی به اخلاق و سیاست در بخش اساطیری و حماسی شاهنامه فردوسی و ایلید و ادیسه. *دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی*، شماره ۵۱، صص. ۴۴-۵۶.
- زارع، غ.ع.، زمردی، م. (۱۳۹۰). بررسی و تحلیل مبانی اخلاقی در وصایای شاهنامه فردوسی. در: اکبری، م. (به کوشش)، *مجموعه مقالات فردوسی‌پژوهی*. نشر خانه کتاب، صص. ۲۱۳-۲۳۸.
- زحمتکش، م.، جعفری، ع. (۱۳۹۰). رابطه دین و سیاست در اسلام. *سیاست خارجی*، (۳)۲۵، صص. ۷۸۳-۷۵۷.
- ستوده، غ.ر. (۱۳۷۴). *نمیرم از این پس که من زنده‌ام*. در: *مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی (دی‌ماه ۱۳۶۹)*. تهران: دانشگاه تهران.
- سیدباقری، س.ک. (۱۴۰۰). کارکردهای اخلاق سیاسی در نظام اسلامی با تأکید بر رویکرد تمدنی. *مطالعات بنیادین تمدن نوین اسلامی*، (۲)۴، صص. ۳۰-۱.
- عالم، ع.ا. (۱۴۰۱). *بنیادهای علم سیاست*. (چاپ سی و پنجم). تهران: نشر نی.
- عبدالرزاق، ع. (۱۳۸۰). *اسلام و مبانی قدرت*. رضایی، ا. (مترجم). تهران: انتشارات قصیده‌سرا.
- علوی مقدم، س.م. (۱۳۷۱). اخلاق در شاهنامه. *کیهان اندیشه*، شماره ۴۱.
- فردوسی، ا. (۱۳۹۵). *شاهنامه (براساس نسخه چاپ مسکو)*. تهران: انتشارات فرهنگ و قلم.
- فولادی، م.، اورعی، ج. (۱۳۹۰). مبانی کشورداری و شهریاری در شاهنامه. در: اکبری، م. (به کوشش)، *مجموعه مقالات فردوسی‌پژوهی*. نشر خانه کتاب، صص. ۳۵۷-۳۷۷.
- کسرائی، م. س. (۱۳۸۶). *اندیشه سیاسی فردوسی*. علوم سیاسی، (۷)۴، صص. ۲۱۳-۲۳۴.
- محبتی، م. (۱۳۹۰). اعتدال و عقلانیت فردوسی در شاهنامه. در: اکبری، م. (به کوشش)، *مجموعه مقالات فردوسی‌پژوهی* (ج. ۱). نشر خانه کتاب، ص. ۱۸۹.
- مظفری، آ. (۱۳۸۷). چرایی نگاه متضاد به رابطه دین و سیاست نزد عبدالرزاق مصری و امام خمینی. *مطالعات انقلاب اسلامی*، (۱۵)۴، صص. ۱۰۵-۱۳۸.
- منتصب مجابی، م. (۱۳۸۳). *تأثیر قرآن و احادیث در شاهنامه فردوسی*. کرمانشاه: انتشارات طاق بستان.
- وائق عباسی، ع.، غلامی، ن. (۱۳۹۰). داد و دهش در شاهنامه فردوسی. در: اکبری، م. (به کوشش)، *مجموعه مقالات فردوسی‌پژوهی*. (ج. ۱). نشر خانه کتاب، صص. ۱۷۳-۱۴۹.

References

The Holy Quran.

- Abdulrazzaq, A. (2001). *Islam and the foundations of power*. A. Rezaei (Trans.). Tehran, Iran: Qasidehsara Publications. [In Persian]
- Alam, A. A. (2022). *Foundations of political science*. (35th ed.). Tehran, Iran: Nashr-e Ney. [In Persian]
- Alavi Moghaddam, S. M. (1992). Ethics in the *Shahnameh*. *Keyhan-e Andisheh*, no. 41. [In Persian]
- Arazi Jamkarani, N. A., Sharifi, M. R. & Kheirkhah Barzaki, S. (2020). A comparative study of the separation of religion and politics from the perspective of Hakim Abolqasem Ferdowsi and Sa'di Shirazi. *Comparative Literature Studies*, no. 56, pp. 315–336. [In Persian]
- Bashiri, M. (2011). Analysis and evaluation of the teachings of Hakim Ferdowsi's *Shahnameh*. In: Y. Muhaddfard (Ed.), *Collection of Ferdowsi studies* (Vol. 1, pp. 67–75). Tehran, Iran: Nashr-e Khaneh Ketab. [In Persian]
- Dehkhoda, A. A. (2011). *Dehkhoda dictionary* (Vol. 1). Tehran, Iran: University of Tehran Press. [In Persian]
- Ferdowsi, A. (2016). *Shahnameh*. Tehran, Iran: Farhang va Qalam Publications. [In Persian]
- Fouladi, M. & Awraei, J. (2011). Foundations of governance and kingship in the *Shahnameh*. In M. Akbari (Ed.), *Collection of Ferdowsi studies* (pp. 357–377). Tehran, Iran: Nashr-e Khaneh Ketab. [In Persian]
- Kasraei, M. S. (2007). Ferdowsi's political thought. *Political Sciences*, 4(7), pp. 213–234. [In Persian]
- Khomeini, S. R. A. (2019). *Sahifeh-ye Imam* (Vol. 1, 5th ed.). Tehran, Iran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [In Persian]
- Mohabbati, M. (2011). Moderation and rationality of Ferdowsi in the *Shahnameh*. In M. Akbari (Ed.), *Collection of Ferdowsi studies* (Vol. 1, p. 189). Tehran, Iran: Nashr-e Khaneh Ketab. [In Persian]
- Montasab Majabi, M. (2004). *The influence of the Quran and hadiths in Ferdowsi's Shahnameh*. Kermanshah, Iran: Taq-e Bostan Publications. [In Persian]
- Mozaffari, A. (2008). The contrasting views on the relationship between religion and politics in Abdulrazzaq Misri and Imam Khomeini. *Islamic Revolution Studies*, 4(15), pp. 105–138. [In Persian]
- Rahimi, S. A., & Dianti, M. (2022). A look at ethics and politics in the mythological and epic sections of Ferdowsi's *Shahnameh* and the *Iliad* and *Odyssey*. *New Achievements in Humanities Studies*, (51), pp. 44–56. [In Persian]
- Seyed-Bagheri, S. K. (2021). Functions of political ethics in the Islamic system with an emphasis on the civilizational approach. *Fundamental Studies of Modern Islamic Civilization*, 4(2), pp. 1–30. [In Persian]

- Sotoudeh, G. R. (1995). I will not die hereafter, for I am alive. In *Proceedings of the World Congress for Commemorating Ferdowsi* (January 1991). Tehran, Iran: University of Tehran Press. [In Persian]
- Vasegh Abbasi, A. & Gholami, N. (2011). Justice and generosity in Ferdowsi's *Shahnameh*. In M. Akbari (Ed.), *Collection of Ferdowsi studies* (Vol. 1, pp. 149–173). Tehran, Iran: Nashr-e Khaneh Ketab. [In Persian]
- Zahmatkesh, M. & Jafari, A. (2011). The relationship between religion and politics in Islam. *Foreign Policy*, 25(3), pp. 757–783. [In Persian]
- Zare, G. A. & Zomorodi, M. (2011). Analysis and evaluation of ethical foundations in the maxims of Ferdowsi's *Shahnameh*. In M. Akbari (Ed.), *Collection of Ferdowsi studies* (pp. 213–238). Tehran, Iran: Nashr-e Khaneh Ketab. [In Persian]